

واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به دام و دامداری در گویش لری باوی

یاسمن رضایی (دانشجوی کارشناسی ارشد رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تبریز)

۱. مقدمه

ایل باوی^۱ از ایلات لری است که در جنوب استان کهگیلویه و بویراحمد در منطقه باشت و باوی سکونت دارند. منطقه باشت و باوی، در مجموع، حدود نوزده درصد از مساحت این استان را شامل می‌شود. قلمرو مذکور، از جنوب، به ماهور میلانی و از شمال، به بویراحمد علیا و چرام محدود می‌شود. رودخانه زهره مرزهای جنوبی، رودخانه فهلیان و پرین مرزهای شرقی، رودخانه شمس‌عرب بخشی از مرزهای غربی منطقه را تشکیل می‌دهند. از منظر ساختمان ایلی منطقه باشت باوی دارای پنج تیره و پنج طایفه مستقل و یکصد و هشتاد و یک نفر است (عسکری ۱۳۸۵). استان کهگیلویه و بویراحمد در جنوب غربی ایران واقع شده است.

گویشی که در منطقه باشت و باوی بدان تکلم می‌شود گویش لری باوی است. به لحاظ طبقه‌بندی زبان‌های ایرانی، این گویش زیرشاخه گویش‌های ایرانی نو

(۱) مردم محلی خود را بابونی و یا باوی می‌نامند. منشأ اصلی این ایل طایفه بابونی در استان خوزستان است. ایل باوی، چهارصد سال پیش، از این طایفه جدا شد و به منطقه‌ای که امروز باشت و باوی نامیده می‌شود، مهاجرت کردند و سکنی گزیدند.

جنوب‌غربی است و در دسته لری جنوبی، شاخه کهگیلویه‌ای جای می‌گیرد (نک: آنتبی ۲۰۰۳: ۱۷۶). گویش باوی در درون خود لهجه‌های گوناگونی دارد.

باوی ایلی نیمه‌کوچ‌رو است. رکن اصلی اقتصاد باویان دامداری است. هر خانواده باوی عموماً تعداد زیادی بز، تعدادی گوسفند و یک یا چند گاو دارد. از شیر این دام‌ها محصولاتی متنوع از جمله ماست، کره، دوغ، کشک و... برای مصرف خود و فروش در شهر، تهیه می‌کنند. همچنین وعده‌های غذایی اصلی آنان از شیر و محصولات آن تهیه می‌شود. از خر نیز برای حمل و نقل استفاده می‌کنند. در مسیرهای سنگلاخ و دشوار که از ماشین نمی‌توان استفاده کرد، به‌ویژه به هنگام کوچ، برای جابه‌جایی افراد و وسایل از خر استفاده می‌شود. تعداد کمی از خانواده‌ها هنوز هم اسب دارند. اما در گذشته، اسب وسیله اصلی جابه‌جایی افراد برای مسافت‌های طولانی بوده است. از این رو، دام نقش عمده‌ای در زندگی آنها ایفا می‌کند. واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به دامداری و انواع دام به تفکیک رنگ و سن و جنسیت جایگاه ویژه‌ای در این گویش دارد. کلمات و اصطلاحات خاصی در این حوزه وجود دارد که با دیگر مناطق لر نشین شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد. متأسفانه تعداد بسیار زیادی از این واژه‌ها مختص دامداری از یادها رفته‌اند و کاربرد واژه‌های باقی‌مانده روزبه‌روز کمتر می‌شود و در واقع، به منزله کلماتی خاطره‌انگیز برای گویشوران میان‌سال و کهن‌سال، به مرور تکرار می‌شوند.

۲. اهمیت و پیشینه پژوهش

پویایی گویش لری باوی به دلایل گوناگون درون‌قومی و برون‌قومی در معرض تهدید جدی قرار دارد. جایگزینی روزافزون واژه‌ها از زبان معیار از مهم‌ترین دلایل فاصله‌گیری این گویش از صورت کهن‌تر خود است، که باعث نابودی تعداد قابل‌توجهی از واژه‌های خاص این گویش شده است و بیم آن می‌رود که این گویش، در آینده‌ای نه‌چندان دور تبدیل به لهجه‌ای از فارسی شود. بنابراین به نوشتار درآوردن

این گویش، برای حفظ گنجینه واژگانی آن، ضروری است، تا بتوان از زوال آن جلوگیری کرد و همچنین در آینده با تجزیه و تحلیل این داده‌ها، از آنها بهره برد. در زمینه گویش‌های مختلف لری پژوهش‌هایی انجام شده است؛ از جمله گزارش گویش‌های لری (حصوری ۱۳۱۶)، «به‌روزرسانی لری: چند زبان» (آئنی ۲۰۰۳)، گویش بختیاری کوه‌رنگ (طاهری ۱۳۸۹)، «ریشه‌شناسی چند واژه از لری بویراحمدی» (همو ۱۳۹۱). در اثر اخیر تعدادی از واژگان لری مربوط به دام به چشم می‌خورد؛ همچنین پایان‌نامه‌هایی در سطح کارشناسی ارشد از جمله توصیف ساختمان گروه فعلی و اسمی در گویش لری بویراحمدی: لهجه باشتی (گرامی ۱۳۷۱) و توصیف گویش لری ممسنی (بهشتیان ۱۳۷۵). اما تا جایی که نگارنده آگاهی دارد، گزارشی از واژه‌های مختص دام و دامداری در گویش لری باوی ارائه نشده است.

۳. روش پژوهش

با توجه به اینکه نگارنده خود گویشور باوی است، از روش میدانی بهره گرفته است. با سپری کردن اوقاتی در روستاهایی که به گویش لری باوی تکلم می‌کنند، واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به دام و دامداری استخراج شده و پس از دسته‌بندی، به ترتیب حروف الفبا ثبت شده‌اند. برای آوانگاری، از شیوه‌نامه ثبت گویش‌های ایرانی که در وبگاه رسمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی به ثبت رسیده (نک: persianacademy.ir)، استفاده شده است. ترجمه واژه‌ها با توجه به دیدگاه گویشوران انجام شده است، یعنی مانند آنچه در میان گویشوران رواج دارد، هر جا که صفتی به‌تنهایی به کار رفته، آن کلمه مختص بز است. اما در صورتی که آن صفت برای دام‌های دیگر نیز به کار رفته باشد با نام آن دام همراه خواهد بود؛ مانند پیسه. این واژه به‌تنهایی به معنی «بز سفید با خال‌های سیاه» است و گی‌پیسه یعنی «گاو سفیدی که خال‌های سیاه دارد».

۴. واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به دام و دامداری

۴.۱. اصطلاحات مربوط به بز^۱

آخته /axta/: بز نری که آن را برای رهبری گله اخته کرده‌اند.

الوس /alus/: بز دو رنگ سیاه و سفید.

الوس کمری /alus-kamari/: بزى که نیمی از بدنش سفید و نیم دیگرش سیاه باشد.

اوزه /owza/: بزى که گوش‌های پهن بزرگ و سفید دارد.

بارکه /bârka/: صدای پازن.

بره /bara/: صدای بز.

بز تال /bâz-e tâl/: بزى که موهایش به رنگ تیره مایل به سبز است.

بله /bala/: بزى که گوش‌هایش بلند است.

پازن /pâzan/: بز نر.

پته /pota/: بز خال‌دار سیاه و سفید.

پسه /pisa/: بز سفیدی که خال‌های سیاه دارد.

تیشتر /tištar/: بز ماده‌ای که برای اولین بار آماده جفت‌گیری است.

جبور /jabur/: بز یک‌رنگی که دو طرف گردنش قهوه‌ای است.

چپش /čapoš/: بز نر فحل.

چپون /čapun/: چوپان، بزچران.

خار اوزه /xâr-owza/: گیاهی که بر روی برگ‌های سبز آن خارهای ریزی به رنگ سفید

وجود دارد. بز اوزه از آن خار تغذیه می‌کند.

ریش /riš/: موی زیر چانه بز.

ریش‌دار /riš-dâr/: بزى که زیر چانه‌اش موی بلند دارد.

سرو /serow/: شاخ بز.

(۱) به این دلیل که دام اصلی باویان بز است؛ به نظر می‌رسد که واژه‌ها در این زمینه غنی‌تر هستند و برای هر حالت خاص بز اصطلاحی وجود دارد. اصطلاحات مربوط به انواع دیگر دام بر آن مبنای شکل گرفته است؛ به طوری که گویشوران، در توضیح انواع دیگر دام، از حالات مختلف بز بهره می‌گیرند.

سُر /sor/: بز قهوه‌ای.

سُرگردی /sor-gordi/: بز سیاهی که سینه‌اش سفید است.

سُر یه شاخی /sor-yašāxi/: بزى که یک شاخش شکسته است.

سِه‌اُوزه /se:(h)-owza/: بزى که گوش‌های پهن و بلند سیاه دارد.

سِه‌بَله /se:(h)-bala/: بز سیاهی که گوش‌های بلند دارد.

سِه‌سُر /se:(h)-sor/: بز سیاهی که گوش‌های پهن و بلند دارد.

سِیل‌آذین /seyl-âzin/: بزى به رنگ سیاه که خط سفیدی بر روی گردن دارد.

شَکَر /šakar/: بزى به رنگ سفید مایل به زرد.

شَه‌از /šahâz/: بز نری که به گردنش دراع می‌اندازند و به عنوان رهبر جلوی گله حرکت می‌کند و بزهای دیگر به دنبال آن می‌روند و با صدای دراع، راه را پیدا می‌کنند. معمولاً برای این کار، بز اخته‌شده را انتخاب می‌کنند.

کاره /kâra/: صدای بزغاله.

کاوه /kâva/: بز نری که برای اولین بار آماده جفت‌گیری باشد.

کَچى /kači/: بز پیشانی سفید.

کره /ka:ra/: بز زیر یک سال، بزغاله.

کُر‌اُوزه /kor-owza/: بزى با گوش‌های کوتاه سفید.

کُر‌بَل /kor-bal/: بزى که گوش‌هایش نه بلند است و نه کوتاه.

کُرچال /kor-čâl/: بز پیشانی سفید با گوش کوتاه.

کُر‌سُر /kor-sor/: بزى که گوش‌های کوتاه دارد.

کُر‌سُرچال /kor-sor-čâl/: بز سفیدی که گوش‌های کوتاه دارد.

کُرى /kori/: بز سیاه.

کَری‌قندی /ka:rey-qandi/: بزغاله خیلی سفید.

گِبرک /geberak/: بزغاله تازه به دنیا آمده که می‌خواهد روی پاهای خود بایستد.

گره /gara/: بز سیاهی که دور سر و گردنش موهای قهوه‌ای دارد.

گله‌گمبو /gala-gambu/: بز نری که در فصل جفت‌گیری در گله‌ای که به آن تعلق دارد جفت‌گیری نمی‌کند و وارد گله‌های دیگر می‌شود.
گله‌دار /gala-dâr/: بزی که دو زائدهٔ آویزان زیر چانه‌اش دارد.
هُل /hol/: بز بدون شاخ.

۲.۴. اصطلاحات مربوط به گوسفند

بره /bara/: گوسفند زیر یک سال، بره.
بورچال /bur-čâl/: گوسفندی که سرشحنایی‌رنگ است.
پشگل /pešgel/: مدفوع گوسفند و بز.
دُمبلان /dombalân/: بیضهٔ گوسفند.
سُرچال‌گردی /sor-čâl-gordi/: گوسفندی که تمام بدنش به رنگ قهوه‌ای یا هر رنگ دیگر است، ولی پهلو و گردنش سفیدرنگ است.
سُرخ /sorx/: گوسفندحنایی‌رنگ.
سیسار /sisâr/: گوسفند سفید.
شاخین /šâxin/: گوسفند شاخ‌دار.
قوچ /quč/: گوسفند نر بالغ.
کال‌چال /kâl-čâl/: گوسفندی که سرشحنایی‌رنگ است.
کاو /kaow/: گوسفندی که رنگی خاص مایل به سبز دارد.
کاوگه /kaowga/: گوسفندی که رنگ آن سبز پررنگ است.
کُرسیسار /kor-sisâr/: گوسفند سفیدرنگی که گوش‌های کوتاه دارد.
لره /læra/: صدای گوسفند.
مُل‌سه /mol-se:(h)/: گوسفندی که گردنش سیاه است.
میش /miš/: (۱) گوسفند؛ (۲) در تقابل با قوچ به معنی «گوسفند ماده» است.
میش دوبره‌ای /miš do-bara-i/: گوسفندی که دو برهٔ زاییده است.
میش کال /miš-kâl/: گوسفند سیاه.

وَرَدیل /varandil/: گوسفند مادهٔ بالغ که برای اولین بار آمادهٔ جفت‌گیری شده است.
مسن‌ترها بَرندیل /barandil/ تلفظ می‌کنند.

۳.۴. اصطلاحات مربوط به گاو

بوره /bura/: صدای گاو.

تَپه /tapa/: مدفوع گاو.

شَنگُل /šangol/: گاو مادهٔ جوان.

گا /gâ/: گاو.

گاپون /gâ-pun/: گاوچران.

گاخِش /gâ-xeš/: گاوآهن.

گارون /gâ-run/: گاوران. به کسی که زمین را با گاو شخم می‌زند گارون می‌گویند.

گوئر /guar/: گوساله.

گی‌پِسَه /gey-pisa/: گاو سفیدی که خال‌های سیاه دارد.

گی‌چال /gey-čâl/: گاو پیشانی سفید.

گی‌رَش /gey-raš/: گاوی که پوستش قهوه‌ای تیره است.

گی‌زرد /gey-zard/: گاو زرد.

گی‌سُز /gey-so:z/: گاو سفید.

گی‌سِه /gey-se:(h)/: گاو سیاه.

گی‌کِل /gey-kel/: گاوی که گوشش بریده شده است.

ماگا /mâ-gâ/: گاو مادهٔ پیر.

نوبند /nu:band/: گاو نر جوان.

نوبند دوبهار /nu:band do-bahâr/: گاو نری که دو بهار را پشت سر گذاشته است.

ورزا /varzâ/: گاو نر پیر.

۴.۴. اصطلاحات مربوط به خر

پهن /pehen/: سرگین.

تمخا /tamxâ/: چارپای باربر.

- جل /jol/: خورجین مخصوص خر.
چرمه /čarma/: خری که رنگ آن سفید و خاکستری است.
خرسز /xar-so:z/: خر سفیدرنگ.
دیوه /diva/: خر سیاه‌رنگ.
زردۀ /zarda/: خری که رنگ آن متمایل به زرد است.
سُرۀ /so:ra/: خری که رنگ آن بین قهوه‌ای و سرخ است.
سُرَ /so:za/: خر سفیدرنگ.
کاپولی /kâpuli/: جُل مخصوص خرهای بزرگ.
کَتَر /kanator/: وسیله‌ای چوبی یا آهنی که روی خر می‌گذارند تا وسایل را روی آن بگذارند.
گزه /gaza/: خری که رنگ آن خاکستری است.
هاره /hâra/: صدای خر.
هولی /holi/: کرۀ خر.
۵.۴ اصطلاحات مربوط به اسب
بور /bur/: اسبی به رنگ قهوه‌ای متمایل به سرخ.
بورچال /bur-čâl/: اسب زردرنگ با پیشانی سفید.
تَرَک‌اسب /tark-asb/: سرگین اسب.
تَلْمِیت /talmit/: چیزی شبیه به زین که با پتو درست می‌کنند و به‌جای زین اسب استفاده می‌کنند.
تیه‌بند /tiya-band/: چشم‌بند اسب. برای اینکه به هنگام حرکت اطراف را نبیند.
چارا /čârrâ/: اسب نر.
سُرَخَن /sorxan/: اسب سفید.
شهنه /šehna/: صدای اسب.
عرق‌گر /araq-ger/: پوششی نمدی که روی کمر اسب و زیر زین قرار می‌دهند.
قَرَه‌جُل /qara-jol/: پوششی شبیه جُل برای اسب.

قزل /qezel/: اسب سفیدی که در بعضی نقاط بدنش مانند انتهای دست و پا و دیگر جاها، رنگش مایل به خاکستری و سیاه است.

کُره /kora/: کره اسب.

کَهَر /kahar/: اسب سرخ‌رنگ با یال و دم سفید.

کَهَر چال /kahar-čâl/: اسب سرخ‌رنگ پیشانی سفید.

ماذون /mâdun/: اسب ماده.

ماذون کُاؤ /mâdun-kəow/: اسبی که رنگی تیره مایل به سبز دارد.

نوزین /nozîn/: اسبی که به تازگی رام شده و آماده زین کردن و سواری دادن است.

وَزَنه /vazna/: اسب نری که از نژاد اصیلی نیست.

یابو /yâbu/: اسبی که از نژاد اصیل نیست.

۶.۴. واژگان و اصطلاحات مشترک

اَغل /âḡol/: زمین بسیار کوچکی که با پرچین محصور شده باشد. گوسفندان و بزها را هنگام بازگشتن از چرا در آن جا می‌دهند و شیرشان را می‌دوشند.

آهر /âher/: آخور مستطیل‌شکل بلند و باریکی که با سنگ و سیمان می‌سازند و مخصوص علوفه یا آب دام است.

اُوله /owla/: آبله؛ نوعی بیماری دامی.

بَریدن /bərīdan/: پشم‌چینی گوسفند یا موچینی بز در فصل بهار.

بَسَن /be:san/: بچه سقط کردن دام.

بَهَر گِرُوتن /bahr-gerowtan/: عمل جفت‌گیری دام.

پَخُو /pexow/: چیزی شبیه به دستبند که به دست و پای اسب و به‌خصوص خر می‌زنند، برای اینکه نتواند حرکت کند.

پوت /put/: ظرف مستطیل‌شکل بلند و باریکی که با فلز می‌سازند و در آن برای دام غذا یا آب می‌ریزند.

پوز /puz/: دهان دام.

پوس‌گوش /pus-guš/: جدا کردن پوست از گوشت.

تَری /terri/: طنابی که در فواصل یک‌اندازه با گره جدا شده و، در طویله، بزغاله‌ها و بره‌ها را به وسیله آن جدا نگه‌می‌دارند که قبل از دوشیده شدن مادرهایشان شیر مادر را نخورند.

تَوَکه /tavaka/: نوعی بیماری دام که باعث پدید آمدن زخم‌هایی در دست و پای آنها می‌شود.

چارپنخو /čâr-pexow/: حالتی که به هر چهار دست و پای دام به‌خصوص اسب و خر پنخو می‌زنند، طوری که امکان حرکت حیوان وجود نداشته باشد. این کار برای حیوانات بسیار سرکش که فرار می‌کنند انجام می‌شود.

چَرَدَن /čardan/: چریدن.

چَمَتَر /čomater/: مَشکِ مخصوص دوغ‌زنی. چَمَتَر را بدین شیوه می‌سازند: پوست بز را درسته جدا می‌کنند و پوست قسمت چهار دست و پا و دم آن را بسته و از پوست گردن به‌عنوان دهانه استفاده می‌کنند. به هنگام دوغ‌زدن چهار قسمت دست و پا را به چوبی که میان ملار آویزان است می‌بندند و با حرکت دادن آن به جلو و عقب، دوغ می‌زنند.

خایِشت آکندن /xâyešt-âkandan/: تشخوار کردن.

دُتَن /do:tan/: دوشیدن.

دِرَاع /derâ/: زنگوله بزرگ بیضی‌شکلی که به گردن پازن و بزهای پیشرو گله آویزان می‌کنند.

دِرِی زرد /derey-zard/: زنگوله زرد بزرگ. پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دو /du:/: دوغ.

دو آ /du:â/: آش ماست.

دو بهر /do-bahr/: دام دورگه.

دو دی‌ین /du:-diyan/: دوغ‌زدن.

روغن خَش /ru:yen-xaš/: روغن حیوانی؛ روغن تهیه‌شده از کره حیوانی.

زَنگله /zangola/: زنگوله، زنگوله خیلی کوچک ساخته شده از فلز برنج که به گردن بزغاله یا بره آویزان می‌کنند.

زیدن /zeydan/: زاییدن دام.

سرگلمبه /sar-golomba/: قسمت جوانه گیاهی که تازه روئیده و مورد علاقه دام است.

سُمب /somb/: سُم.

سُمب‌درازک /somb-derâzak/: رشد غیرعادی سُم دام، که آن را مثل ناخن کوتاه می‌کنند.

شله‌شیری /šola-širi/: آش شیر.

شیروره /šira-va:ra/: رسم مخصوص تعاون در امر استفاده از شیر بزها؛ به این صورت که در فصولی که شیر کم است، هر روز تمام شیر بزهای یک روستا را به‌نوبت، به یک خانواده می‌دهند تا از آن استفاده کند.

قاش /qâš/: پرچینی که با خار و چوب درختان درست می‌کنند و دری برای آن قرار می‌دهند و دام را در آن نگهداری می‌کنند.

کره /kara/: کره محلی که از ماست گرفته می‌شود و از باقیمانده آن دوغ تهیه می‌شود.

کشک /kašk/: با جوشاندن دوغ، توده سفیدرنگی حاصل می‌شود که از آن کشک تهیه می‌کنند.

کله /kola/: آغل دام که دیوار سنگ‌چین شده و پوششی از شاخ و برگ درختان دارد و بره‌ها و بزغاله‌ها را در آن نگه می‌دارند.

کوف /kəowf/: سرشیر.

که /ka:/: کاه.

گل بنیدن /gol-banidan/: دباغی کردن.

گله /gala/: گله.

گوئن /guan/: پستان دام.

لوی /levi/: آغوز.

ماس /mâs/: ماست.

مَشک /mašk/: ظرف مخصوص آب و مایعات که آنها را خنک نگه می‌دارد. مشک از پوست بز ساخته می‌شود؛ به این طریق که پوست قسمت پاها و دم بز را می‌برند و به چوبی می‌دوزند و دو دست را از قسمت ته آن گره می‌زنند و از گردن به عنوان دهانه استفاده می‌کنند.

مَشکویل /maškavil/: مشک کهنه و خشک شده.

مَلار /malâr/: سه پایه‌ای چوبی مخصوص دوغ‌زنی.

مَدَدال /mandâl/: گلّه برّه و بزغاله تازه به دنیا آمده که جداگانه به چرا برده می‌شوند.

مِن کَمه /men-koma/: محتویات شکم دام.

نَاکوس /nâkus/: دراع خیلی بزرگ؛ ناقوس.

نِکار /nekâr/: چوب دوسر مخصوص اندازه‌گیری مقدار شیر تحویل داده شده در رسم شیروره.

وَاگوئن /va-guan/: دام آبستن.

هُوشا /howšâ/: قطعه زمینی در حیاط خانه یا کنار در که با شاخ و برگ درختان محصور شده و دام را در آن نگه می‌دارند.

منابع و کتابنامه

بهشتیان‌فر، قاسم، ۱۳۷۵، توصیف گویش لری ممسنی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه شیراز.

حصوری، علی، ۱۳۱۶، گزارش گویش‌های لری، تهران.

طاهری اسفندیار، ۱۳۸۹، گویش بختیاری کوه‌رنگ، تهران.

_____، ۱۳۹۱، «ریشه‌شناسی چند واژه از لری بویراحمدی»، *ادب پژوهی*، ش ۲۰، ص ۷۵-۸۸.

عسکری، نادر، ۱۳۸۵، *باوی گوشه‌ای در سرای همایون*، یاسوج.

گرامی، شهرام، ۱۳۷۱، *توصیف ساختمان گروه فعلی و گروه اسمی در گویش لری بویراحمدی: لهجه باشتی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران.

ANONBY, E. J., 2003, "Updates on Luri: How Many Languages", *Journal of the Royal Asiatic Society*, vol. 13, no. 2, pp. 171-197.